

ویژگی‌های جغرافیایی، آب و هوا و عوامل طبیعی، زبان، نژاد و مذهب از شگفتی‌های روزگار بوده است.

مسلمانان اولیه، نخست برای تبلیغ اسلام به این منطقه آمدند، اما بعدها از سمت شمال به دکن حملاتی شد که در نتیجه آن، منطقه دکن به تصرف مسلمانان درآمد. **علاءالدین خلجی**، نخستین پادشاه مسلمانان هندوستان، به این منطقه توجه کرد. او در سال ۶۹۴ ق (۱۲۹۴م) به آنجا حمله برد و «دیوگری» را فتح کرد! سپس یکی از فرماندهان او به نام **ملک کافور** به سال ۷۱۰ ق (۱۳۱۰م) بقیه مناطق آن سرزمین را فتح و به پادشاهی دهلی ضمیمه کرد و تا «دماغه کُماری» پیش رفت.^۲

قطب‌الدین مبارک شاه به وزیران، استانداران و مقامات دولتی و کشوری دیگر، ضیاع و عقار و زمین‌هایی بخشید و

نوشته معین‌الدین عقیل

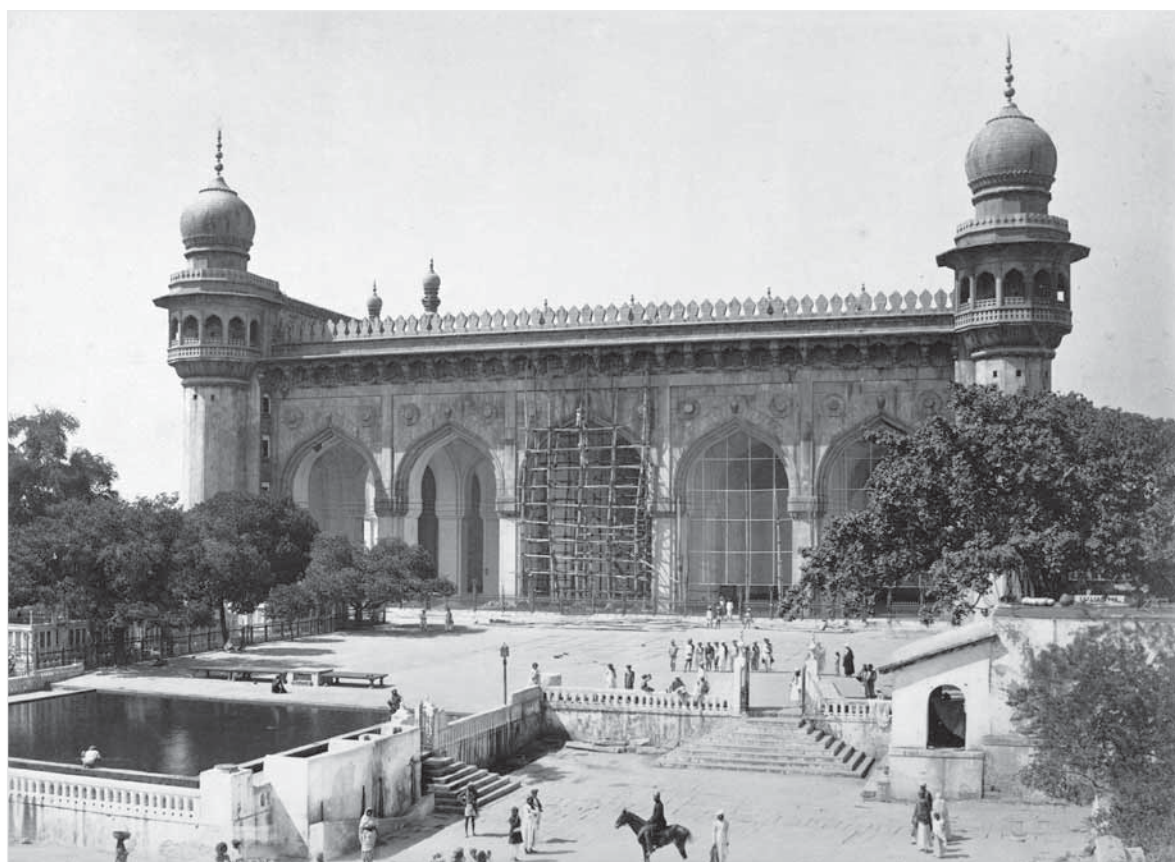
ترجمه دکتر شاهد چوهدری و دکتر علی محمد طرفداری

ایران و حکومت بهمنیان در دکن

کلیدواژه‌ها: ایران، روابط علمی و فرهنگی، حکومت بهمنیان

ورود مسلمانان به دکن

به‌طور کلی در تاریخ فرهنگی و تمدنی شبه قاره هند، منطقه «حیدرآباد دکن» از گذشته پرباری برخوردار است. اندیشه‌های بزرگ در تاریخ شبه‌قاره به همین خطه مربوط می‌شوند. این منطقه درخشش‌های ادبی، فرهنگی و گنجینه‌ای بزرگ از تحولات اجتماعی و فرهنگی و تاریخی دارد که شاید هیچ منطقه دیگری در شبه‌قاره هند در مقایسه با آن، چنین میراث فرهنگی و تمدنی نداشته باشد. دکن از لحاظ



مسجد مکه، حیدرآباد

آنها را به دکن فرستاد^۳ و در آنجا حکومتی جداگانه زیر سلطه حکومت دهلی به وجود آورد.^۴ پس از خاتمه حکومت خلیجان، محمد تغلق نیز این الحاق را برقرار نگه داشت و مناطق «بیدر» و «ورنگل» را مجدداً به تصرف خویش درآورد.^۵ او برنامه گسترده‌ای برای اسکان مسلمانان در دکن داشت. از نظر او، تا زمانی که به این امر اهتمام خاصی ورزیده نمی‌شد، مسلمانان هند شمالی نمی‌توانستند در منطقه دکن و نواحی دورافتاده جنوب هند ساکن شوند و حکومت خود را در آنجا مستحکم کنند.

به همین علت محمد تغلق «دولت‌آباد» را پایتخت خود اعلام کرد اما مانند بسیاری از طرح‌ها و برنامه‌های دیگر او، این برنامه نیز ناموفق ماند.^۶ ناکامی در این برنامه‌ها و بی‌نظمی در اداره امور به دولت آسیب بسیار رساند و فضای گریز از مرکز را برای این منطقه به وجود آورد. در مراکز «تلنگانه» و «کرناتک» نیروهای هندو سر بلند کردند. از سویی دیگر، استاندار «مدورا»، یعنی جلال‌الدین احسن‌شاه، خودمختاری اعلام کرد. پس از مدتی، میان «امیران صده» گجرات و مالوه تحرکی آغاز شد و امیران صده دکن نیز آماده شورش شدند.^۷

تأسیس سلطنت بهمنی

شورش دکن برای محمد تغلق بسیار زیان‌آور و طاقت‌فرسا بود. او دل‌بستگی زیادی به دکن داشت^۸ و تلاش کرد شورش را فرو نشانند اما در چنین احوالی شکست خورد و دکن از دهلی جدا شد.^۹ امیران صده افسران ترک بودند و از زمان حکومت خلجی‌ها برای حفاظت مناطق جنوبی هندوستان برگزیده شده بودند.^{۱۰} در زمان پادشاهی تغلقان تعداد آنها بیشتر شد و ترکان بی‌شماری در اطراف دکن ساکن شدند. همین امیران صده در دوران

قرون میانه، تاریخ‌ساز شبه‌قاره شدند. آنها خدمات سیاسی و فرهنگی بسیار زیادی در دکن انجام دادند و با شعور سیاسی و فرهنگی خود، در پیشرفت دکن قدم‌های بزرگی برداشتند.

در زمان شورش‌های عهد محمد تغلق، اسماعیل مخ حاکم دکن بود.^{۱۱} طی این شورش‌ها ظفرخان که نام اصلی وی حسن بود، نقش فعال داشت. به دلیل پیروی اسماعیل مخ نظر همه امیران متوجه حسن شد.^{۱۲} از سوی دیگر، مخ خودش نیز ظفرخان را قائم‌مقام و نایب خود می‌دانست.^{۱۳} لذا برای حکومت جدید دکن ظفرخان با لقب علاء‌الدین حسن بهمن‌شاه به پادشاهی برگزیده شد.^{۱۴} این حکومت بعد از گذشت دو سال از تأسیس «سلطنت بهمنی» نام گرفت.^{۱۵} بهمن‌شاه به جای دولت‌آباد، «گلبرگه» را با نام «حسن‌آباد» به پایتختی برگزید. پس از گذشت تقریباً ۸۰ سال از این وقایع، مرکز سیاسی و فرهنگی دکن به بیدر منتقل شد و به واسطه وجود جانشینان لایق و قدرتمند بهمن‌شاه، این حکومت به سلطنت بزرگی^{۱۶} تبدیل شد که دارای نظم و انضباط خوب، دوراندیشی بین‌المللی و برنامه‌های عمرانی گسترده بود.^{۱۷}

پس از بهمن‌شاه (۷۶۰-۷۴۸ ق/۱۳۵۸-۱۳۴۷ م) پادشاهان لایق، جلیل‌القدر و با صلاحیت این حکومت اسلامی، محمدشاه اول (۷۷۷-۷۶۰ ق/۱۳۷۵-۱۳۵۸ م)، محمدشاه دوم (۸۰۰-۷۹۰ ق/۱۳۹۷-۱۳۷۸ م)، فیروزشاه (۸۲۶-۸۰۰ ق/۱۴۲۲-۱۳۹۷ م) و احمدشاه ولی (۸۷۶-۸۳۱ ق/۱۴۳۴-۱۴۲۲ م) بودند که در ردیف مشاهیر جهانی به‌شمار می‌آیند. در زمان وفات بهمن‌شاه، حدود سلطنت بهمنیان از «ماندا» در شمال آغاز می‌شد و در جنوب به رودخانه «تنگه‌بهدار»، در شرق از «لهونگیر» تا «گوا» در غرب گسترده بود. در زمان حکومت محمدشاه لشکری (۸۶۸ ق/۱۴۶۳ م)، وسعت حکومت او از گوا تا «مُسولی‌پتم» رسید و در تمامی این قلمرو گسترده، پرچم حکومت بهمنی به اهتزاز درآمده بود.^{۱۸}

برای اداره امور داخلی، کشور به چهار استان تقسیم شد که آنها را «طرف» می‌گفتند و والیان آنها را «طرف‌دار» [استان‌دار] می‌نامیدند.^{۱۹} ملک سیف‌الدین غوری، نخست‌وزیر این سلطنت بود.^{۲۰} محمدشاه اول به حکومت‌های محلی نظم بخشید و آنها را یکپارچه ساخت. او در حکومت مرکزی خود هشت وزیر تعیین کرد و به شکوه دربار اهتمام ورزید.^{۲۱} در زمان حکومت محمدشاه دوم کشور در وضع بسیار خوبی قرار داشت. دوران پادشاهی فیروزشاه در تاریخ دکن الگو به حساب می‌آید. او برای انتظام امور کشور سیاست‌مداران لایق و قابل تعیین کرد که فعالیت‌های گسترده عمرانی را پی می‌گرفتند. آنها علما و فضیلا بزرگی را در مرکز حکومت گرد آوردند. در آن زمان گلبرگه به صورت یک مرکز علمی بزرگ درآمده بود.

احمدشاه ولی به جای گلبرگه، «بیدر» را پایتخت خود قرار داد. در این زمان تعداد مهاجران کشورهای دیگر به این منطقه بسیار زیاد شد و بسیاری از آنها وارد اداره حکومت شدند که این امر باعث نگرانی مردم بومی شد. در زمان پادشاهی علاء‌الدین دوم این کشمکش گسترده‌تر و سخت‌تر شد، ولی زمانی که محمدشاه لشکری عنان حکومت را به دست گرفت، بهمنیان به واسطه کفایت و کاردانی او موفقیت‌های زیاد کسب کردند. او سلطنت را هم وسعت داد. محمود گوان، وزیر دانشمند و فاضل او بود که هم‌زمان با انتظام امور کشور، خدمات علمی شایان توجهی

انجام داد. اما در همان زمان میان دکنی‌ها و غیردکنی‌ها کشمکش از حد گذشت^{۲۲} و پس از آنکه محمود گاوآن در این کشمکش به قتل رسید،^{۲۳} شیراز سلطنت بهمنیان از هم گسیخت.^{۲۴}

علم دوستی سلاطین بهمنی

دوران پادشاهی و حکومت بهمنی‌ها بیشتر به کشورگشایی، تصرف سرزمین‌ها و برقراری امنیت گذشت. با وجود آن،



در تاریخ فرهنگی و تمدنی شبه قاره هند، منطقه «حیدرآباد دکن» از گذشته پرباری برخوردار است. اندیشه‌های بزرگ در تاریخ شبه قاره به همین خطه مربوط می‌شوند

امرای سلسله بهمنی به علوم و فنون و شعر و شاعری توجه خاصی داشتند. آنها سنت تغلقان و خلجیان شمال را در زمینه حمایت از علم و ادب حفظ کردند و توسعه دادند. دربارهای آنها از ادیبان، شاعران، فیلسوفان، ستاره‌شناسان، مورخان، صوفیان و هنرمندان پر بود، لذا دانشمندان از تمام سرزمین‌ها به دکن مهاجرت می‌کردند و در آنجا ساکن می‌شدند. آنها به پیشرفت علوم تأثیر گذاشتند. فیوض روحانی و علمی آنها، علاوه بر مردم عادی، پادشاهان را نیز متأثر ساخت.

سلاطین به تعلیم و تربیت رعایا توجه داشتند و علاوه بر آن به هنر معماری نیز توجه خاصی نشان می‌دادند. آنها در مراکز علمی کتاب‌خانه‌هایی تأسیس کردند و به ایجاد مکتب‌خانه‌ها و مدرسه‌ها بسیار علاقه‌مند بودند. برای مخارج تحصیلی طالبان علم از سوی سلاطین زمین‌هایی وقف می‌شد و از این طریق در پیشرفت امور نظامی و سیاسی و علمی و تحصیلی مانعی به وجود نمی‌آمد.^{۲۵} پادشاهان بهمنی با روشن‌فکری، علم‌پروری و بیدار دلی خود برای هندوستان میراث فرهنگی، علمی و ادبی عظیمی به یادگار گذاشتند و به‌ویژه سطح علمی منطقه دکن را بالا بردند و مسائل علمی و فرهنگی را در این خطه از هندوستان رواج دادند.

برخی از این سلاطین شخصیت‌های برجسته‌ای محسوب می‌شدند. مؤسس سلطنت بهمنی شخصیتی اندیشمند و حکمرانی لایق بود.^{۲۶} او توانایی‌های خاص، فعالیت بسیار و انرژی فراوان داشت و مدعی بود از اولاد بهمن بن اسفندیار، پادشاه قدیم ایران است و با این پیشینه خانوادگی باشکوه بر تخت پادشاهی جلوس کرد.^{۲۷} او به علما و فضلا علاقه زیادی داشت و پیش از اینکه به مقام پادشاهی برسد، در خدمت **خواجه نظام‌الدین اولیای دهلوی** به‌سر می‌برد.^{۲۸} وی، پس از کسب قدرت دستور داد که ۲۰۰ کیلو طلا و ۴۰۰ کیلو نقره برای ایصال ثواب به روح **خواجه نظام‌الدین** توسط خلیفه وی، **شیخ برهان‌الدین** غریب، میان مردم فقیر و درویشان تقسیم شود.^{۲۹}

بهمن‌شاه به تعلیم و تربیت فرزندان خود اهتمام خاصی می‌ورزید و کتاب «بوستان سعیدی جزو کتاب‌های درسی فرزندان وی بود.^{۳۰} اگرچه خود پادشاه نه عالم بود نه شاعر، اما بسیار علم‌دوست بود و در دربار وی عالمان و شاعران متعددی به‌سر می‌بردند. محمدشاه اول و مجاهدشاه نیز از جمله حکمرانان علم‌دوست این سلسله بودند.^{۳۱} مجاهدشاه به‌خوبی و روانی به زبان ترکی صحبت می‌کرد.^{۳۲} رعایای کشور، محمدشاه را «ارسطو» می‌نامیدند، چون پادشاهی عالم، دانش‌پرور و دوست‌دار علم بود و به علما ارج می‌نهاد.^{۳۳} او شریعت را مدار حکومت خود قرار داد^{۳۴} و کمالات علمی‌اش بیش از پادشاهان گذشته بود. به زبان‌های عربی و فارسی تسلط داشت و هر دو زبان را به روانی صحبت می‌کرد،^{۳۵} لذا علم و ادب را به‌خوبی سرپرستی کرد. او در شهرهای متعدد حوزه حکومتش مانند گلبرگه، بیدر، ایلچ‌پور، دولت‌آباد، جول و دابیل و غیره برای ترویج علم و ادب مدرسی ساخت و به‌منظور تأمین مخارج آنها اوقافی را معین کرد.^{۳۶}

علاوه بر محمدشاه دوم، فیروزشاه نیز شخصیت برجسته‌ای داشت. پدرش او را بسیار خوب تربیت کرد. او شاگرد **علامه فضل‌الله اینجو شیرازی** بود^{۳۷} و تمام علوم متداول را از وی فرا گرفت. علاوه بر علوم گوناگون روزگار خود، چند زبان هم می‌دانست و علاوه بر زبان‌های شرقی به زبان‌های اروپایی نیز صحبت می‌کرد.^{۳۸} فیروزشاه شاعر و صاحب دیوان بود^{۳۹} و در آغاز تخلص «عروجی» داشت، اما پس از رسیدن به مقام پادشاهی تخلصش را «فیروزی» تبدیل کرد.^{۴۰} او نه فقط در مجلس گفت‌وگوی علما شرکت می‌کرد، بلکه خودش

نیز در علوم تفسیر، اصول حکمت طبیعی و نظری و علوم دینی مهارت داشت. در هفته سه روز، یعنی شنبه، یکشنبه و چهارشنبه در رشته‌های متفاوت درس می‌داد.

فیروزشاه در علم ریاضی «زاهدی» در علم کلام «شرح تذکره»، در علوم هندسه «تحریر اقلیدس» و در علوم معانی و بیان «مطول ملاسعدالدین» را درس می‌گفت.^{۴۱} او در چهارمین روز هفته، پیش از انجام امور اداری و مملکتی، ۱۶ صفحه از قرآن مجید را کتابت می‌کرد.^{۴۲} وی اعتقاد خاصی به سیدمحمد گیسودراز (بنده‌نواز و صوفی و عارف بزرگ قرن نهم هجری) داشت که در آن روزگار در گلبرگه ساکن بود. هنگامی که این عارف به دکن رسید، فیروزشاه همراه با علما، مشایخ و بزرگان لشکر از او استقبال کردند.^{۴۳}

احمدشاه ولی نیز اوصاف فیروزشاه را داشت. او هم پادشاهی لایق و شخصی فاضل بود.^{۴۴} در دربار وی جمع کثیری از علما، فضلاء و ارباب کمال جمع بودند.^{۴۵} او نیز مرید محمد حسینی گیسودراز بود و روستاهای متعدد و زمین‌های زیادی را در گلبرگه و اطراف آن به وی اهدا کرد. همچنین مکتب‌خانه و خانقاهی برای وی ساخت^{۴۶} و همیشه با وی مشاورت می‌کرد.^{۴۷} احمدشاه به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی بسیار اعتقاد داشت و به همین علت پسوند «ولی» را برای نام خود انتخاب کرد.^{۴۸} او برای انتقال خانواده وی به دکن اهتمام بسیار ورزید.

سلطان علاءالدین هم به پیشبرد علم و کمال علاقه زیادی داشت. او در زبان فارسی مهارت تام داشت و علوم دیگر را نیز خوب می‌دانست. گاهی نماز عید و جمعه را در مسجد جامع می‌خواند و خطبه ایراد می‌کرد.^{۴۹}

بعد از آنها، همایون‌شاه به علت جور و ستم مقام بدنام‌ترین پادشاه این خانواده

را یافت، اما در زمان وی هم علم و ادب پیشرفت داشت.^{۵۰} پس از فیروزشاه، محمدشاه دوم در زمره سلاطین علم‌دوست و علم‌پرور بود.^{۵۱} مهم‌ترین واقعه زمان وی، حمایت از علم و دانش از سوی محمود گاو، وزیر اوست که به علت بروز جنگ‌های داخلی و شورش‌های درباری نتوانست تمامی توانایی خود را ظاهر سازد و سرانجام به قتل رسید.^{۵۲} او ادیب، عالم و شاعری بزرگ بود. از آثار وی «مناظر الانشاء» و «ریاض الانشاء» به یادگار مانده است. در کتاب نخست درباره فن انشا بحث شده و کتاب دوم حاوی نامه‌هایی است که وی به دوستان، خویشاوندان، حکمرانان و وزیران نوشته است. او هر سال برای پادشاهان کشورهای دیگر هدایایی می‌فرستاد و در مقابل از سوی پادشاهان آن ممالک هدایایی برای او می‌آمد.^{۵۳}

محمود گاو با علمای بزرگ سلوک و رفتار دوستانه داشت.^{۵۴} او به اهل علم چنان بذل و بخشش می‌کرد که علمای هر شهر و قصبه‌ای از لطف وی مستفیض می‌شدند. او در دکن برای رفاه مردم ساختمان‌های زیادی ساخت و به هزینه شخصی خود مدرسه بزرگی در بیدر بنا کرد.^{۵۵} در کتاب‌خانه این مدرسه ۳۵ هزار جلد کتاب وجود داشت که طالبان علم از آنها استفاده می‌کردند.^{۵۶}

محمود گاو سلطنت بهمنی را در سال‌های آخر عمر این سلسله سرایا نگه داشت. پس از قتل وی شیرازه این سلطنت از هم گسیخت. بهمنیان در عمر ۲۰۰ ساله خود علما، دانشمندان و شاعرانی را که از کشورهای دیگر مهاجرت می‌کردند و به آنجا می‌رسیدند، مورد تشویق و حمایت بسیار قرار می‌دادند. بیشتر این مهاجران از ایران و ماوراءالنهر بودند که از میان آنها بسیاری به‌دلیل حملات دهشتناک مغولان مجبور شدند به دکن پناه برند و برخی به

واسطه علائق علمی و برای امرار معاش ساکن آنجا شدند. این مهاجران، زبان و ادب فارسی و سنت‌های فرهنگی و تمدنی ایران را به دکن بردند، زیرا که سلاطین آنجا هم به ادب فارسی علاقه داشتند. لذا در مدتی کوتاه فرهنگ و تمدن ایرانی با زندگی قرون میانه دکن آمیخته شد.

روابط سیاسی ایران و سلطنت بهمنیان

روابط سیاسی مطلوب ایران و دکن به توسعه روابط علمی و فرهنگی این دو سرزمین کمک بسیار کرد. حمایت ایران از سلاطین بهمنی امری طبیعی بود، زیرا مؤسس این حکومت، یعنی حسن بهمن‌شاه، فردی ایرانی‌الصلی بود که از راه افغانستان به هندوستان رسیده بود.^{۵۷} او برادرزاده هژیرالدین علایی بود که در مرز ترکستان به قتل رسید. در آن زمان حسن فقط شش سال داشت.^{۵۸} مورخان حسن بهمن‌شاه را از اولاد بهمن بن اسفندیار می‌دانند.^{۵۹} او پس از رسیدن به تاج و تخت این نام را اختیار کرد: «سکندر ثانی یمین الخلافت ناصر امیرالمؤمنین السلطان الاعظم علاءالدین و الدنيا و الدین ابوالمظفر بهمن‌شاه السلطان»^{۶۰} و در عرف عام به نام «ظفرخان علاء و الدین حسن کنگو بهمن‌شاه» می‌شد.^{۶۱} طبق نظر برخی صاحب‌نظران، حسن بهمن‌شاه به دلیل رابطه‌ای که با کنگو بهمن (برهمن) ستاره‌شناس داشت و در جوانی در خدمت وی بود، همراه نام خود عبارت «کنگو بهمن» را اختیار کرد.^{۶۲} برخی از مورخان نسب «کنگو» را به «کیکویه» رسانده‌اند^{۶۳} و برخی با تغییر، اصل این کلمه را با کیکاوس مربوط دانسته‌اند که شاید نام پدر وی بوده است.^{۶۴}

برخی خواسته‌اند بگویند اصل کلمه «کنگو» در اصل «کنگو» بوده است،^{۶۵} اما

بر وی داشتند.^{۷۲} سیف‌الدین غوری قوانین حکومتی را تدوین کرد و درباره نظم و نسق و انتظام سلطنت بهمنی، کتابی نوشت تحت عنوان «نصایح الملوک».^{۷۳}

وارثان حسن بهمن شاه سنت برقراری رابطه با ایران را ادامه دادند. محمدشاه دوم بهمنی، **مولانا محمد بن ابو محمد مشهدی** را که از افاضل نامور بود، به‌عنوان وکیل مالیات تعیین کرد.^{۷۴} او با ایرانیان هم‌وطنش روابط بسیار نزدیکی داشت. ملک سیف‌الدین غوری در آن زمان نیز وزیر بود.^{۷۵} و همچنین در زمان سه پادشاه از همین سلسله نیز در امور دربار مقام داشت، لذا او در استحکام بخشیدن به سلطنت بهمنیان همواره نقش فعال داشت.^{۷۶} محمدشاه اول با دخترش ازدواج کرد که از وی شاه‌زاده علاء‌الدین مجاهد متولد شد.^{۷۷} محمدشاه دوم،

علامه فضل‌الله اینجو را مقام صدراعظمی داد.^{۷۸} غیاث‌الدین بهمنی در زمان حکومت خود ترکان را از سلطنت بهمنیان اخراج و ایرانیان را به‌جای آنها به مناصب بزرگ رسانید.^{۷۹}

او **مولانا احمد بن ابو احمد قزوینی** را که در زمان وی به دکن رسیده بود، به‌جای ملک غوری وکالت مطلق داد.^{۸۰} همچنین **امیر غیاث‌الدین شیرازی** با دستور وی به‌عنوان «مفتی» تعیین شد.^{۸۱} که در زمان فیروزشاه بهمنی نیز در این مقام باقی ماند.^{۸۲} **مولانا لطف‌الدین سبزواری** هم در زمان پادشاهی فیروزشاه در گلبرگه نایب‌السلطنه بود.^{۸۳} فیروزشاه در همان گلبرگه **مولانا تقی‌الدین شیرازی** را به‌عنوان وزیر مالیات تعیین کرد.^{۸۴} احمدشاه ولی نیز به همین روش حکومت می‌کرد. او سه‌هزار تن را از عراق، عثمانی، سرزمین‌های عربی، خراسان و ایران برای امور اداری و درباری



چهار منار، حیدرآباد

سرزمین‌های دیگر، بنادر اقیانوس هند بود که از آن طریق تجارت و وسیع جواهرات، ادویه، اسب و دیگر ضروریات انجام می‌شد.

سلطنت بهمنیه در آغاز تأسیس به استحکام نیاز داشت. پرورش اسب‌های جنگی در آب و هوای آن خطه عملی نبود، لذا اسب را از ایران و کشورهای عربی وارد می‌کردند.^{۶۹} حسن بهمن شاه به ارتشی وفادار احتیاج داشت که به سلطنت دهلی وابستگی قلبی نداشته باشد. به همین علت او افراد مهاجر از ایران و آسیای مرکزی را در ارتش استخدام کرد.^{۷۰} تا بتواند استقلال خود را حفظ کند. او اسماعیل مخ را امیرالامرا کرد و ملک سیف‌الدین غوری را به وزارت خود برگزید و **حسام‌الدین سکندرخان باربک** و **رضی‌الدین جگاجوت** به‌عنوان مشاوران معتمد پادشاه انتخاب شدند.^{۷۱} **سید احمد غزنوی مفتی** و **صدرالشریف سمرقندی** هم نفوذ خاصی

به هر حال کلمه «کیکویه»، حسن را به خاندان ککویه [کاکویه] منسوب می‌کند که در اصفهان و همدان حکومت می‌کردند.^{۶۶} بنابراین او در میراث خود سنت‌های پادشاهانی عظیم را یافت که از بهمن، اسفندیار و **بهرام گور** بدو رسیده بود. به هر حال نامی که حسن اختیار کرد، نسب ایرانی‌اش را ثابت می‌کند.^{۶۷}

طبقه حکمرانان این سلطنت نوین، **سیف‌الدین غوری** و **امیر جدیده**، مهاجرانی از ایران و افغانستان و ماوراءالنهر بودند. لذا به این مناسبت سلطنت بهمنیه بیش از سلطنت دهلی تحت نفوذ ایران قرار داشت.^{۶۸} این طبقه مهاجران شامل جهان‌گردان، ارتشیان، تاجران و عالمانی می‌شد که از ایران، افغانستان، آسیای مرکزی، کشورهای عربی و عثمانی آمده بودند و در تاریخ سرزمین دکن به صورتی روزافزون تأثیر گذاشتند. علاوه بر آن، یکی دیگر از علل گسترش روابط این سلطنت با

برای اداره امور داخلی، کشور به چهار

استان تقسیم شد که آنها را «طرف»

می گفتند و والیان آنها را «طرفدار»

استان دارا می نامیدند

پادشاهان بهمنی با روشن فکری،

علم پروری و بیداردلی خود برای

هندوستان میراث فرهنگی، علمی

و ادبی عظیمی به یادگار گذاشتند و

به ویژه سطح علمی منطقه دکن را بالا

بردند و مسائل علمی و فرهنگی را در

این خطه از هندوستان رواج دادند

غریب، نیز که خلیفه و مرید شیخ نظام الدین اولیای دهلوی بود، پس از وفات شیخ خود همراه با ۷۰۰ تن از مریدانش به دولت آباد (دکن) رفت. در میان شاگردانش کسانی چون امیر حسن سجزی، شیخ کمال خجندی، شیخ جام و شیخ فخر الدین عراقی نیز بودند.^{۱۱۰}

حضرت کاکا سعد بخت شیرازی، مفتی سیداحمد بن ابواحمد غزنوی، حضرت رکن الدین کاشانی و حماد کاشانی هم در همان زمان از ایران به آنجا رسیدند.^{۱۱۱} بهمن شاه با شیخ زین الدین، جانشین شیخ برهان الدین غریب بیعت کرد که از شیراز به دکن رفته بود و سپس در دکن ساکن شد.^{۱۱۲} بهمن شاه به شیخ سراج الدین جنیدی نیز اعتقاد داشت.^{۱۱۳} همین شیخ جنیدی، حسن بهمن را در «مسجد سلطان قطب الدین» بر تخت نشانده و تاج بر سرش گذاشته بود.^{۱۱۴} شیخ عین الدین

نیز به وی اعطا کرد و فرمانی در این باره برای فیروزشاه فرستاد.^{۹۳}

این واقعه در تاریخ هندوستان نخستین رویدادی بود که به فرستادن سفیر منجر شد. نخستین بار عثمانی‌ها به دربار بهمنیان و محمدشاه سوم سفیر فرستادند.^{۹۴} به دنبال آن محمود شاه هم سفیر خود را به دربار بایزید دوم اعزام کرد.^{۹۵} در دوران وزارت محمود گاوآن، با ایران، مصر و عثمانی روابط سیاسی گسترده‌ای برقرار شد.^{۹۶} محمود گاوآن به سلطان ابوسعید گورگان و سلطان محمد مرادبیک مستقیماً نامه می‌نوشت و قاصدان میان این حکومت‌ها همیشه در رفت و آمد بودند.^{۹۷} محمد گاوآن نیز از سوی سلاطین بهمنیه به پادشاهان کشورهای گوناگون نامه می‌نوشت.^{۹۸}

بدین ترتیب میان سلطنت بهمنیان با سرزمین‌های دیگر به ویژه با پادشاهان ایران روابط بسیار نزدیک و پایداری برقرار شد. تشویق شاعران، نویسندگان و افراد اهل علم و هنر باعث شد که آنها از کشورهای هم‌جوار و دور و نزدیک به دکن مهاجرت کنند. این مهاجران فرهنگ و سنت‌های خود را نیز وارد دکن کردند. آنان با مهاجرت خود به روند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری تمدنی شکل تازه‌ای دادند. روابط سیاسی ایران و دکن میان این دو کشور باب نوینی از روابط علمی و فرهنگی را گشود.

روابط علمی

از زمان حسن بهمن شاه روابط علمی با ایران آغاز شده بود. در دربار او چندین عالم، فاضل و شاعر ایرانی زندگی می‌کردند. مولانا لطف‌الله، ملاحکیم علم الدین تبریزی، حکیم نصیر الدین شیرازی، مولانا شریف سمرقندی، رضی الدین جگاجوت و شیخ زین الدین بغدادی از جمله علمایی بودند که از ایران به دکن رفتند.^{۹۹} شیخ برهان الدین

خود دعوت کرد که در میان آنها خواجه حسن اردستانی نیز بود که او را برای تربیت شاهزاده‌ها برگزید.^{۱۰۵} سیدحسن بدخشانی، میرفضل‌الله، میرعلی سیستانی و عبدالله کرد، احمدشاه را در لشکرکشی علیه وجی‌نگر پشتیبانی می‌کردند.^{۱۰۶} در حکومت وی مولانا احمد بن ابو احمد قزوینی به مقام وکالت عظمی رسید.^{۱۰۷}

همایون‌شاه، خواجه نجم الدین محمود گیلانی را که قانون‌دانی ممتاز و دانشمندی برجسته بود، به وزارت انتخاب کرد.^{۱۰۸} محمود گاوآن در زمان حکومت علاءالدین بهمنی به بیدار رسیده بود، لذا از بازگشت به وطن صرف نظر کرد و به شرکت در امور حکومتی پرداخت. نخست به منصب یک هزاری رسید و سپس به سرکوبی شورش «تلنگانه» مأمور شد.^{۱۰۹} در هر واقعه محمود گاوآن مناطق زیادی را فتح می‌کرد. او مدتی در استان (طرف) بیجاپور، استان دار (طرف دار) بود. سپس «جمعیه الملک»، «وزیر کل»، و «صدر جهان» شد. کارهایی که او با تدبیر و فراست انجام داد، برای سلطنت بهمنیه یادگارهایی ارزشمند به‌شمار می‌رفت.

این سلاطین علاوه بر ایران در سرزمین‌های دیگر مانند عثمانی، مصر و عراق نیز احترام خاصی داشتند و میان آنها سفیران متعدد مبادله می‌شد. حسن بهمن شاه با اوزون حسن و حسین بن منصور بن بايقرا نامه‌نگاری داشت.^{۱۱۰} وقتی خبر حمله امیر تیمور به هندوستان منتشر شد، فیروزشاه بهمنی، لطف‌الله سبزواری را که در گلبرگه نایب‌السلطنه بود، برای سفارت نزد امیر تیمور فرستاد. در این سفارت مولانا محمدتقی الدین شیرازی، وزیر مالیات گلبرگه نیز همراه وی بود. آنها برای شش ماه نزد امیر تیمور ماندند و پس از موفقیت در سفارت بازگشتند.^{۱۱۱} امیر تیمور به فیروزشاه لقب «فرزند خیرخواه» داد^{۱۱۲} و پادشاهی گجرات، دکن و مالوه را

گنج‌العلم هم در همان زمان در دولت‌آباد ساکن بود. او شوهر خواهر شیخ جنیدی و نیز برادر طریقتی او بود. هر دو شخص فوق او اولاد شیخ جنید بغدادی بودند، ولی اجداد آنها از «فرشور» افغانستان به آنجا رفته بودند. گنج‌العلم در دهلی متولد شده بود و در زمان پادشاهی محمد تغلق برای تحصیل علم به دولت‌آباد رفت. او زمان پنج سلطان بهمنی نخستین را درک کرده بود.^{۱۰۵}

سرایندهٔ مثنوی «فتوح السلاطین»، یعنی **عصامی مورخ و شاعر**، از دربار سلطان محمد تغلق به دربار بهمنی رفت.^{۱۰۶} او تحت حمایت حسن‌شاه بهمنی تاریخ‌مبسوطی به شعر به سبک شاهنامهٔ فردوسی سرود. این تاریخ از زمان **سلطان محمود غزنوی** شروع می‌شود و با حکومت بهمن‌شاه به پایان می‌رسد.

محمدشاه دوم هم پادشاهی علم‌دوست بود. شاعران و عالمان زیادی از کشورهای عربی و ایران از بخشش‌های او بهره‌مند می‌شدند.^{۱۰۷} او زبان‌های عربی و فارسی را خوب می‌دانست و به آن زبان‌ها صحبت می‌کرد. خوش‌نویس و شاعر نیز بود.^{۱۰۸} او در حضور **شیخ زین‌الدین شیرازی** از

اعمال زشت گذشتهٔ خود توبه کرده ^{۱۰۹} و سرپرست و قدردان علما بود و در آن زمان همیشه دعاهایی را که شیخ سراج‌الدین جنیدی به وی آموخته بود، می‌خواند.^{۱۱۰} در زمان وی، **مولانا احمد ابوالقاسم قزوینی** و **مولانا محمد بن ابومحمد مشهدی** از بزرگان معروف دربار بودند.^{۱۱۱}

علامه فضل‌الله اینجو که بسیار فاضل و عالمی نامور و از شاگردان **سعدالدین تفتازانی** بود،^{۱۱۲} در زمان محمدشاه دوم از شیراز به دکن آمد. پادشاه به علم و فضل وی بسیار احترام گذاشت و او در مدح محمدشاه قصیده‌ای سرود که برای آن یک‌هزار اشرفی پاداش گرفت. او به واسطهٔ شعرهای زیبایش جوایز، انعام و اکرام دیگری نیز دریافت می‌کرد و خلعت‌ها می‌گرفت. وی هنگام بازگشت به وطن خود سرمایه و هدایای بی‌شماری همراه داشت.^{۱۱۳}

به علت وجود علامه فضل‌الله علمای زیادی دیگری نیز در دکن جمع شده بودند. از سوی دیگر، به شاعران ارزش زیادی گذاشته می‌شد، چنان‌که از سوی علامه فضل‌الله اینجو و مولانا محمد بن ابومحمد مشهدی برای **حافظ شیرازی** دعوت‌نامه‌ای برای سفر به دکن فرستاده شد.^{۱۱۴} شهرت حافظ شیرازی به‌عنوان شاعری برجسته در دکن بسیار زیاد بود و گسترش زبان و ادبیات فارسی در سلطنت بهمنی، او را بیشتر مقبول کرد. مردم چنان شیفتهٔ کلام حافظ شده بودند که تنها برای فهمیدن و خواندن کلام وی به یادگیری زبان فارسی روی آوردند.^{۱۱۵}

خواجه زین‌الدین همدانی و خواجه محمود کازرونی هم که تصمیم داشتند به دکن سفر کنند، مخارج و هزینه‌های سفر وی را متقبل شده بودند.^{۱۱۶} اما حافظ به دلیل خطرات مسافرت‌های دریایی از سفر به دکن خودداری کرد و برای تشکر و سپاس‌گزاری از این دعوت محمدشاه و

فضل‌الله اینجو، غزلی با مطلع زیر سرود و برای آنها ارسال داشت:

دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به می‌بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد^{۱۱۷}
در صلهٔ این غزل، محمدشاه توسط **ملاقاسم مشهدی** هدایایی بسیار گران‌بها برای حافظ ارسال کرد.^{۱۱۸}

فیروزشاه بهمنی شاگرد میرفضل‌الله اینجو بود.^{۱۱۹} و شیخ زین‌الدین شیرازی به وی پند و اندرز می‌داد.^{۱۲۰} او استعداد فوق‌العاده‌ای داشت و شاعری بزرگ و عالم در زبان فارسی بود. به دلیل حمایت او از علم و فن، ارباب کمال و هنر از ایران و سرزمین‌های عربی به دربار وی می‌آمدند. او ذوق بی‌مانندی در علم داشت و از بنادر «گوا» و «چول» کشتی‌هایی را به کشورهای گوناگون می‌فرستاد تا علما و فضلا را به دربار وی بیاورند.^{۱۲۱}

مولانا لطف‌الدین سبزواری، حکیم حسن گیلانی و سیدمحمود کازرونی را او دعوت کرد.^{۱۲۲} او به امیر غیاث‌الدین شیرازی و مولانا محمدتقی‌الدین شیرازی احترام زیادی می‌گذاشت.^{۱۲۳} این علما به کارهای متفاوت دولتی مأمور می‌شدند. او به حکیم حسن گیلانی و سیدمحمد کازرونی دستور داده بود که در نزدیکی دولت‌آباد بر قلّهٔ فراز یک دره رصدخانه‌ای بسازند. اما به علت بعضی حوادث که درگذشت حکیم حسن گیلانی هم یکی از آنها بود، این رصدخانه هیچ‌گاه تکمیل نشد.^{۱۲۴}

احمدشاه ولی استعدادی فوق‌العاده داشت. او از علامه فضل‌الله اینجو بهره‌مند شد و مرید سیدمحمد حسینی گیسودراز بود.^{۱۲۵} در دربار وی علمای نامور بسیاری جمع آمده بودند. مولانا احمد بن ابوالقاسم قزوینی همچون سابق مقام وزارت عظمای دربار وی را عهده‌دار بود. **شیخ ابوالقاسم جوزجانی** که در همان زمان وارد هندوستان شد و دکن را به عنوان وطن دوم

بهمن‌شاه به تعلیم و تربیت فرزندان

خود اهتمام خاصی می‌ورزید و کتاب

«بوستان» سعدی جزو کتاب‌های

درسی فرزندان وی بود

رعایای کشور، محمدشاه را «ارسطو»

می‌نامیدند، چون پادشاهی عالم،

دانش‌پرور و دوست‌دار علم بود و به

علماء ارج می‌نهاد

خود اختیار کرد، در میان امرا نقوذ خاصی داشت.^{۱۳۶} **مولانا شمس الدین کرمانی** هم در همان زمان در بیدر ساکن شد.^{۱۳۷}

در همان زمان کرامات شاه نعمت‌الله ولی کرمانی در دکن شهرت پیدا کرد. احمدشاه با شنیدن اخبار شهرت وی، شیخ حبیب‌الله جنیدی را که از مریدان خانواده شاه نعمت‌الله بود،^{۱۳۸} همراه با **شمس الدین قمی** به عنوان نمایندگان خود به ایران فرستاد و توسط آنان با او بیعت کرد. شاه نعمت‌الله در جواب مرید خود، **ملا قطب الدین کرمانی** را با نامه‌ای به دربار احمدشاه فرستاد. او در آن نامه احمدشاه را «اعظم الشهان شهاب‌الدین احمدشاه ولی» خطاب کرده بود. از آن زمان احمدشاه لقب «ولی» را به نام خود اضافه کرد و سپس دستور داد از آن به بعد در تمام خطبه‌ها همین نام به کار برده شود.^{۱۳۹} **آنگاه خواجه جمال‌الدین سمنانی و مولانا سیف‌الله حسن آبادی** را به خدمت شاه نعمت‌الله فرستاد و درخواست کرد که از اولاد خودش شخصی را به دکن اعزام دارد تا مردم آنجا را به فیض روحانی برساند.^{۱۴۰}

شاه نعمت‌الله ولی فقط یک فرزند به نام خلیل‌الله داشت که نمی‌خواست او را از خود جدا سازد. لذا نوه خود را به نام **نورالله** به دکن فرستاد.^{۱۴۱} وقتی او به احمدآباد، شهری نزدیک بیدر رسید، پادشاه با خلوص و ارادت کامل از وی به گرمی استقبال کرد و در جایی که این ملاقات انجام شد، یک روستا و مسجد احداث کرد و نام آن را نعمت‌آباد گذاشت.^{۱۴۲} به شاه نورالله لقب «ملک المشایخ» داد، دختر خود را به عقد وی درآورد و او را بر اولاد حضرت سیدمحمد حسینی بنده نواز گیسودراز برتری داد.^{۱۴۳}

وقتی شاه نعمت‌الله وفات یافت، پسرش خلیل‌الله هم همراه با دو تن از فرزندان، یعنی **شاه حبیب‌الله و شاه محب‌الله** به بیدر نقل مکان کرد. احمدشاه،

مقبره شاه نعمت‌الله را با صرف هزینه زیادی در ماهان ساخت^{۱۴۴} که بسیار زیباست.^{۱۴۵} شاه حبیب‌الله و شاه محب‌الله هم با دختران احمدشاه ولی و علاءالدین بهمنی ازدواج کردند. درباره عاقبت شاه خلیل دو روایت موجود است. یکی اینکه او به وطن خود بازگشت و دیگری اینکه او در همان دکن وفات یافت.^{۱۴۶} به نظر می‌رسد که روایت دوم صحیح باشد.^{۱۴۷} مقبره او را پس از وفاتش در سال ۸۶۵ ق/ ۱۴۶۰م **مغیث شیرازی** با خطاطی خویش آراست و در نزدیکی آن ساختمان بسیار زیبایی به نام «تخت کرمانی» ساخته شد.^{۱۴۸}

ملک الشعرا میرزا شاهرخ سلطان به نام **شیخ نورالدین آذری اسفراینی** که از شاه نعمت‌الله مستفیض شده بود،^{۱۴۹} در زمان حکومت احمدشاه ولی به دکن رسید و به دربار او بار یافت. احمدشاه از او استقبال گرمی کرد و او را لقب **ملک الشعرا** داد.^{۱۵۰} به دستور همان پادشاه آذری، «بهمن‌نامه» را سرود.^{۱۵۱} او تا مدتی که در دکن بود، این کتاب را می‌نوشت و سپس ادامه آن را در ایران می‌نوشت و به دکن می‌فرستاد. بهمن‌نامه تا زمان سلطنت همایون بهمنی نوشته ملا آذری است و ادامه‌اش را **ملائظیری و ملاسامعی** کامل کردند.^{۱۵۲} **شیخ بدرالدین ابن الدمامینی** هم در همان زمان وارد گلبرگه شد و در همان‌جا وفات یافت. او از بزرگان نحو، لغت، فقه و حدیث بود. او در قواعد عربی کتابی با عنوان «المنهل الصافی» به نام احمدشاه تألیف کرد.^{۱۵۳} همراه وی، **یحیی بن عبدالرحمان محدث** نیز در گلبرگه ساکن شد. **ملا عبدالغنی و مفتی نجم** هم با همین دربار در ارتباط بودند.^{۱۵۴}

در زمان حکومت علاءالدین بهمنی، شاه حبیب‌الله وفات یافت. او کار خانقاه و جانشینی خود را به برادر کوچکش **محب‌الله** سپرده بود.^{۱۵۵} **طاهر استرآبادی** تاریخ وفات شاه حبیب‌الله را به شعر

در آورده است.^{۱۵۶} بعد از آن که همایون شاه، فرزند سلطان علاءالدین بر تخت جلوس کرد، محب‌الله به زندان افتاد،^{۱۵۷} اما از زندان فرار کرد و در نهایت به قتل رسید.^{۱۵۸} در زمان حکومت علاءالدین بهمنی بیگانگان تازه وارد نفوذ زیادی در دربار پیدا کردند و برخی از آنها با محکم کردن رابطه خود با دربار موقعیت‌های مهمی به دست آوردند. علاءالدین عاشق شراب‌خواری بود، لذا آذری اسفراینی که در آن زمان هنوز در قید حیات بود، در سال ۸۵۵ ق یک نصیحت‌نامه طویل نوشت و برای او فرستاد. علاءالدین تحت تأثیر آن اندرنامه از شراب‌خواری توبه کرد.^{۱۵۹}

همایون شاه، **خواجه نجم‌الدین محمد گیلانی** را که یک قانون‌دانی ماهر و دانشوری ممتازی بود، وزیر اول خویش کرد. **ملائظیری مشهدی** ماده تاریخ وفات همایون شاه را سروده است.^{۱۶۰} **ملائظیری و طاهر بیدری** هر دو مانند یکدیگر بودند. طاهر بیدری از هم‌صحبتان شاه حبیب‌الله کرمانی بود و ماده تاریخ وفات وی را سرود.^{۱۶۱} از جانشین شاه خلیل‌الله و شاه حبیب‌الله و از اولاد عارف معروف و بزرگ به نام **خلیل‌الله بت‌شکن**، شخصی به نام **مشتاق شاعر** بود. او در مدح شاه خلیل‌الله قصیده‌ای به زبان اردو سروده است.^{۱۶۲} **لطفی** نیز معاصر مشتاق و شاعر بود. او هم مانند مشتاق، شاه محمد را مدح کرده است. وی نیز از اولاد خلیل‌الله بت‌شکن بود و قصیده‌ای به تقلید از قصاید فارسی **خواجه جوی کرمانی** سرود.^{۱۶۳} به واسطه حضور **شیخ نور سمنانی** در دربار بهمنی، کلام خواجه جوی کرمانی در آن زمان شهرت بسیار داشت، زیرا خواجه جوی کرمانی مرید **شیخ رکن‌الدوله سمنانی** بود.^{۱۶۴}

خواجه محمود گاوآن از با تدبیرترین وزیران سلطنت بهمنی بود. او نه تنها از حامیان بزرگ علم و فضل بود، بلکه خود نیز به عنوان دانشور، عالم، فاضل، شاعر

**احمدشاه به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی
بسیار اعتقاد داشت و به همین علت پسوند
«ولی» را برای نام خود انتخاب کرد**

**بدین ترتیب میان سلطنت بهمنیان با
سرزمین‌های دیگر به‌ویژه با پادشاهان ایران
روابط بسیار نزدیک و پایداری برقرار شد.
تشویق شاعران، نویسندگان و افراد اهل
علم و هنر باعث شد که آنها از کشورهای
هم‌جوار و دور و نزدیک به دکن مهاجرت
کنند**

و منشی مقام بس بزرگی داشت. او در روستای «قاوان» گیلان در ایران متولد شده بود و به همین علت در عرف عام با لقب گاوان شهرت داشت.^{۱۵۵} اجداد وی وزیران شاهان گیلان بودند که یکی از آنها کوشید پادشاهی رشت را به دست آورد و فرمانروایی خودمختار وی تا زمان حکومت شاه طهماسب صفوی، پادشاه ایران که آن را از میان برداشت، دوام آورد.^{۱۵۶}

محمود گاوان برای تحصیل علم به کشورهای اسلامی سفر کرد و از این رو با علمای معاصر خویش شخصاً آشنا بود و از طریق نامه و ارسال پیام محبت با آنها دوستی داشت. او به‌عنوان تاجر و برای دیدار شاه محب‌الله، نوه شاه نعمت‌الله کرمانی، به بیدر رسید. علاءالدین بهمنی از او استقبال کرد و لذا او از بازگشت به وطن منصرف شد و در کارهای دولتی شرکت کرد. گاوان همراه با مسئولیت‌های اداری و کشوری، تجارت هم می‌کرد. وی را به دلیل فضل، علم، دانش و تدبیر ستوده‌اند. کارهای خوب وی در تمام کشور شهرت داشت و به واسطه همین شهرت، به او مقام وزارت عظمی داده شد. **قاضی شرف‌الدین شوشتری** استاد وی بود که بعداً به مقام «صدر جهان» ارتقا یافت.^{۱۵۷} پیش از آن او

استاد محمدشاه نیز بود. محمود گاوان با وی روابط بسیار نزدیکی داشت.

محمود گاوان از کشورهای گوناگون علما را برای تدریس در مدرسه‌ای که آن را با مخارج شخصی خودش ساخته بود، دعوت می‌کرد که در میان آنها **جلال‌الدین دوانی**، **ابوبکر طهرانی** و **شیخ صدرالدین رواسی**^{۱۵۸} نیز بودند. او **مولانا عبدالرحمن جامی** را چند بار به دکن دعوت کرد.^{۱۵۹} با جامی رفتاری بسیار بی‌تکلف داشت که نمونه آن را می‌توان در «مکتوبات ریاض‌الانشاء» مشاهده کرد. در کتاب «انشاء» جامی هم چند نامه به نام خواجه گاوان موجود است. جامی در مورد او گفته که خواجه هندوستان را از «رشدک روم»، «مانند روم» کرده و بدین لحاظ از انشای وی نیز در قطعه‌ای تعریف کرده است.^{۱۶۰} اما جامی به علت مشکلات از سفر به هندوستان عذرخواست.^{۱۶۱} وقتی او شرح «فصوص‌الحکم» را نوشت، نسخه‌ای از آن را برای خواجه گاوان فرستاد.^{۱۶۲}

همچنین، **جلال‌الدین دوانی** که به عنوان مترجم «اخلاق جلالی» شهرت دارد، شرح «هیاکل النور» تألیف **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** را با عنوان «شواکل الحور» نوشت و آن را به محمود گاوان تقدیم کرد.^{۱۶۳} **ملا عبدالکریم همدانی** نیز شرح زندگانی محمود گاوان را نوشت.^{۱۶۴} که خلاصه آن را **محمد قاسم هندوشاه** در «تاریخ فرشته» در پایان احوال سلطنت بهمنی آورده است.^{۱۶۵} **ملا عبدالکریم همدانی** در تمام عمر خود با محمود گاوان مرتبط بود. پدرش در جنگ علاءالدین بهمنی برای تصرف «قلعه مدکل» شرکت داشت.^{۱۶۶}

ملا سامعی، شاعر نامدار هم در زمره مصاحبان وی بود. وقتی محمود گاوان در بیدر مدرسه‌ای ساخت، **ملا سامعی** ماده تاریخ آن را گفت.^{۱۶۷} لقب **ملک الشعرا** به **ملانظیر نیشابوری** از سوی محمود گاوان

داده شد.^{۱۶۸} **سلامت‌الله اوحدی**، عالم معروف و **شمس‌الدین سامی**، از ندیمان مخصوص او بودند.^{۱۶۹} در اواخر دوران وزارت وی، **عبدالعزیز بن محمود طوسی** به دکن رسید که محمود گاوان او را عنوان استاد و داماد خود برگزید. در واقعه قتل خواجه، **عبدالکریم همدانی** قطعه تاریخی معروفی سروده است.^{۱۷۰} در زمان جلوس محمودشاه، **عبدالکریم همدانی** در دربار حضور داشت که «تاریخ محمود شاهی» را تألیف کرد.^{۱۷۱}

از میان علما و شعرا که محمود گاوان با آنها نامه‌نگاری داشت، **خواجه عبدالله احرار**، **شیخ بایزید خلخالی**، **صدرالدین رواسی**، **شرف‌الدین علی یزدی**، **مولانا ابوسعید**، **سیدمهدی تبریزی**، **جلال‌الدین دوانی**، **عبدالرحمن جامی**، **کمال‌الدین رومی**، **ابوبکر طهرانی** و دیگران شهرت بسزایی دارند. از ناموران سیاسی، شاه گیلان، وزرای گیلان و دیگر بزرگان گیلان چون **ابوبکر سعید گورکان**، **سلطان مرادیبیک** و **محمود شاه رومی** شهرت دارند. او به زبان فارسی شعر می‌گفت و نویسندگی می‌کرد. مجموعه‌های مثنوی «ریاض‌الانشاء» و «مناظرالانشاء» هستند که در آنها درباره فن انشا بحث شده است. در شعر قصیده‌های وی قابل توجه‌تر هستند. او در شعرهایش دو قصیده در مدح **محمدشاه بهمنی** به سبک و روش **انوری** و **بدیع‌الزمان همدانی** سروده است. یک قصیده نیز در جواب قصیده **کمال‌الدین اصفهانی** سروده و برتری خود را بر وی اظهار کرده است.^{۱۷۲}

پس از محمود گاوان، افول قدرت سیاسی و تعصبات محلی و غیرمحلی، بنیان فرهنگی دکن را ویران کرد.^{۱۷۳} طبعاً در چنین شرایطی روابط علمی، فرهنگی و سیاسی با دیگر سرزمین‌ها به سختی می‌توانست پایدار باقی بماند.

پیوندهای زبانی

فرهنگ، تمدن، علم و ادب هندوستان و دکن در زمان سلطنت بهمنی‌ها از ایران تأثیرات فوق‌العاده‌ای پذیرفت. این امر را به وضوح در تاریخ فرهنگی و تمدنی آن روزگار می‌توان مشاهده کرد. به‌ویژه زبان فارسی بسیار رایج شد. پس از عرب‌ها، ایرانی‌ها، افغانی‌ها و ترک‌ها به دکن وارد شدند، لذا زبان‌های این اقوام نیز در دکن رواج پیدا کرد. اما نسل‌هایی که پس از فتح دکن توسط مسلمانان پدید آمدند، معمولاً زبانشان همان فارسی بود. لذا پس از عربی زبان فارسی بیشترین رواج را داشت، زیرا که افراد اهل علم و فن عمدتاً از ایران و ماوراءالنهر به دکن رفتند.

حکومت پادشاهان صفوی ایران بیشتر با فرمانروایان دکن رابطه داشت،^{۱۷۴} از این رو لذا زبان فارسی در دکن مدت‌ها رواج داشت و مخصوصاً در دوران سلطنت بهمنی، زبان فارسی بسیار گسترده شد. شاعران، ادیبان و عالمان نامداری در آن سرزمین پیدا شدند که زبان و ادب فارسی را توسعه بخشیدند. البته خود سلاطین نیز از زبان فارسی حمایت و پشتیبانی می‌کردند. آنها فارسی را به زبان رسمی و دولتی بدل کردند^{۱۷۵} و به همین علت زبان فارسی در دکن روز به روز پیشرفت داشت^{۱۷۶}

روابط تمدنی و فرهنگی

سلاطین بهمنیه ذوق و سلیقه خود را در معماری آن زمان هم نشان داده‌اند. در پیدایش و تکمیل این ذوق، تأثیر ایران را می‌توان دید،^{۱۸۵} زیرا ساختمان‌های گلبرگه و بیدر که نشان‌دهنده هنر عمده آنان هستند، تلفیقی از هنر معماری هند، ایران، عثمانی و مصر است. دانش ساختمان‌سازی و امتزاج هنر ایرانی و دکنی طبق نیازهای طبیعی به‌وجود آمده بود. مسلمانان شیوه‌های هنر معماری اسلامی و به‌ویژه ایرانی را

با خود به دکن آورده بودند^{۱۸۶} که اثرات آن شیوه‌ها در ساختمان‌های زمان بهمنیان نمایان است. حتی این تأثیر علاوه بر بناهای مذهبی در عمارات غیر مذهبی نیز دیده می‌شود. ساختمان‌هایی که در دولت‌آباد ساخته شد مستقیماً الگو گرفته از هنر معماران ایرانی است.^{۱۸۷}

پی‌نوشت

۱. خافی‌خان، منتخب اللباب، ج ۳، ص ۶.
۲. فرشته، محمدقاسم هندوشاه، تاریخ فرشته، ج ۱ (نولکشور)، ص ۴۰۰-۳۹۹ و چاپ‌های دیگر تاریخ فرشته از جمله ترجمه آن به زبان اردو، جامعه عثمانیه، ۱۹۲۶، ۱۹۲۶، ۴ جلد، به‌عنوان مأخذ به کار برده شده‌اند.
۳. عصامی، فتوح السلاطین، ص ۳۵۵ و ۳۵۸.
۴. فرشته، ج ۱، ص ۱۲۵.
۵. ضیاءالدین برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۶۳۹.
۶. تفصیل آن در کتاب ظهور و سقوط محمد تعلق از دکتر مهدی حسین آمده است.
۷. برنی، ص ۷۲۱-۷۱۸؛ عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۵۵-۵۴.
۸. عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۵۹.
۹. برای اطلاعات بیشتر ر. ک به: جان برگس، تاریخ ظهور قدرت مسلمانان در هند، ج ۱، ص ۴۲۷، ۴۲۶ و ۴۳۳-۴۳۲.
۱۰. عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۵۳.
۱۱. خافی‌خان، ص ۱۲؛ عصامی، ص ۴۹۱؛ عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۵۷؛ آدم واتسن، نبرد دختر گلداسمیت، ص ۷۶.
۱۲. همان، ص ۷۷.
۱۳. عصامی، ص ۵۲۳.
۱۴. تی. دبلیو. بیل، An Oriental Biographical Dictionary، ص ۵۰؛ شیخ محمد بیگ نقشبندی برهان پوری، ضمیمه خلاصه السیر، ص ۸۶.
۱۵. عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، هارون خان شروانی، بهمنیان دکن.
۱۶. لین پول، تاریخ هند در قرون میانه، ص ۱۷۹؛ واتسن، همان، ص ۷۹.
۱۷. عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۱۷.
۱۸. همان؛ لین پول، فرمانروایان اسلام، ترجمه اردو، سلسله‌های اسلامی، ص ۳۲۵.
۱۹. ادوارد تامس، The Chornicles of the Pathan kings of Delhi، ص ۳۴۱.
۲۰. علی طباطبایی، برهان مآثر، ص ۳۱-۱۱؛ عصامی، ص ۵۲۷-۵۲۵؛ عبدالمجید صدیقی، ملک سیف‌الدین غوری، ۷۱۲-۷۰۱.
۲۱. عبدالجبارخان ملکاپوری، محبوب التواریخ، ص ۲۲۵-۲۲۱.

۲۲. سی. ای. بازورث، حکومت‌های اسلامی، جی ۲۰۶. گفته‌اند حبشیان نیز در این کشمکش‌ها دخیل بودند و در واقع این سه گروه در شورش‌ها و درگیری‌های داخلی سهم عمده‌ای داشتند. اکثر نویسندگان گروه حبشی را جزء گروه دکنی شمرده‌اند و کسانی که از ایران یا آسیای مرکزی آمده بودند را «آفاقی» یا غیردکنی گفته‌اند. ر. ک به: بهمنیان دکن، ص ۲۲۶-۲۲۳، ۲۴۳-۲۴۰ و ۳۶۷-۳۶۶.
۲۳. علی طباطبایی، ص ۱۳۳؛ خافی‌خان، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۵.
۲۴. عبدالمجید صدیقی، باقیان سلطنت بهمنیه، ص ۲۴-۱۸؛ برای بحث درباره کشمکش‌های میان دکنی‌ها و غیردکنی‌ها همچنین ن. ک به: سلطنت بهمنی، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ هارون خان شروانی، محمود گاوآن، باب دوم.
۲۵. دکتر محمد عبدالمنان، سهم بهمنیان در ادب فارسی، ص ۳۶۵-۳۶۴.
۲۶. این «خسرو عالی گهر» را علی طباطبایی با لقب «اسکندر ثانی» یاد می‌کند: همان، ص ۱۵.
۲۷. سی. ای. بازورث، ص ۲۰۵؛ آدم واتسن، ص ۸۰ [چنین انتساباتی از سوی پادشاهان گوناگون مطلقاً مبنای تاریخی و معتبر ندارد و اسطوره‌ای است. (م.)].
۲۸. تاریخ فرشته، ج ۲ (نولکشور)، ص ۲۷۴؛ آدم واتسن، ص ۵۶.
۲۹. همان، ج ۲ (نولکشور)، ص ۲۷۷.
۳۰. همان، ج ۳ (جامعه عثمانیه)، ص ۱۳۱.
۳۱. همان، ج ۲، ص ۲۸۲ و ۲۹۶؛ رفیع‌الدین شیرازی، تذکره الملوک، نسخه خطی، برگ ۸، به نقل از عبدالحفیظ صدیقی، نظام دادگستری در شبه قاره هند، ص ۱۳۵.
۳۲. فرشته، ج ۲ (نولکشور)، ص ۲۹۲.
۳۳. رفیع‌الدین شیرازی، تذکره الملوک، نسخه خطی، برگ ۹، به نقل از عبدالحفیظ صدیقی، ص ۱۳۵.
۳۴. عبدالجبار خان ملکاپوری، محبوب التواریخ، ص ۴۲۱.
۳۵. فرشته، ج ۲، ص ۳۲۸.
۳۶. همان، ص ۳۵۰-۳۴۹؛ عبدالمجید صدیقی، سلطنت بهمنیان، ص ۹۳-۹۲.
۳۷. همو، فیروزشاه بهمنی، ص ۶۴؛ عبدالجبارخان ملکاپوری، تذکره شعرای دکن، ص ۸۵۶.
۳۸. تاریخ فرشته می‌نویسد: «او از همه کشورهای جهان برای خودش زنان را جمع کرده، شهر زنان را ساخته و برای هر زن از همان کشور ندیمه‌هایی آورده بود و به زبان محمود، زن با وی صحبت می‌کرد. زبان عبرانی نیز می‌دانست».
۳۹. عبدالجبارخان ملکاپوری، تذکره شعرای دکن، ص ۸۶۰.
۴۰. فرشته، ج ۲ (نولکشور)، ص ۳۷۰.
۴۱. فرشته، ج ۱ (نولکشور)، ص ۳۰۸.
۴۲. رفیع‌الدین شیرازی، تذکره الملوک، نسخه خطی، برگ ۹، به نقل از عبدالحفیظ صدیقی، ص ۱۳۸.